

( 9 )

( طرازات )

بسمی المهیمن علی الاسماء

حمد و ثنا مالک اسماء و فاطر سما را لائق و سزااست که امواج بحر ظهورش امام وجوه عالم ظاهر و هویدا آفتاب امرش حجاب قبول نفرمود و بکلمه اثباتش محور راه نیافت منع جبابره و ظلم فراعنه او را از اراده باز نداشت جل سلطانه و عظم اقتداره سبحان الله با اینکه آیات عالم را احاطه نموده و حجت و برهان بمثابه نور از هر شطری ظاهر و مشرق عباد جاهل غافل بل معرض مشاهده میشوند ایکاش باعراض کفایت مینمودند بل در کل حین در قطع سدره مبارکه مشورت نموده و مینمایند از اول امر مظاهر نفس بظلم و اعتساف بر اطفاء نور الهی جهد نمودند و لکن الله منعهم و اظهر النور بسلطانه و حفظه بقدرته الی ان اشرفت الارض و السماء بضیائه و اشراقه له الحمد فی کل الاحوال سبحانک یا اله العالم و مقصود الامم و الظاهر بالاسم الاعظم الذی به اظهرت لئالی الحکمة و البیان من اصداف عمان علمک و زینت سموات الادیان بانوار ظهور شمس طلعتک اسئلک بالکلمة التي بها تمت حجتک بین خلقک و برهانک بین عبادک ان تؤید حزبک علی ما یتستضی به وجه الامر فی مملکتک و تنصب رایات قدرتک بین عبادک و اعلام هدایتک فی دیارک ای رب تراهم متمسکین بحبل فضلک و متشبثین باذیال رداء کرمک قدر لهم ما یقر بهم الیک و یمنعهم عن دونک اسئلک یا مالک الوجود و المهیمن علی الغیب و الشهود ان تجعل من قام علی خدمة امرک بحرا مواجا بارادتک و مشتعلا بنار سدرتک و مشرقا من افق سماء مشیتک انک انت المقدر الذی لا یعجزک اقتدار العالم و لا قوة الامم لا اله الا انت الفرد الواحد المهیمن القیوم یا ایها الشارب رحیق بیانی من کأس عرفانی امروز از حقیف سدره منتهی که در فردوس اعلی از ید قدرت مالک اسماء غرس شده اینکلمات عالیات اصغاء گشت

طراز اول و تجلی اول که از افق سماء ام الکتاب اشراق نموده در معرفت انسان است بنفس خود و بانچه سبب علو و دنو و ذلت و عزت و ثروت و فقر است بعد از تحقق وجود و بلوغ ثروت لازم و این ثروت اگر از صنعت و اقتراف حاصل شود نزد اهل خرد ممدوح و مقبول است مخصوص عبادیکه بر تربیت عالم و تهذیب نفوس امم قیام نموده اند ایشانند ساقیان کوثر دانائی و هادیان سبیل حقیقی نفوس عالمرا بصراط مستقیم راه نمایند و بانچه علت ارتفاع و ارتقاء وجود است آگاه سازند راه راست راهی است که انسانرا بمشرق بینائی و مطلع دانائی کشاند و بانچه سبب عزت و شرف و بزرگیست رساند رجا انکه از عنایت حکیم دانا رمد ابصار رفع شود و بر بینائیش بیفزاید تا بیابند آنچه را که از برای ان بوجود آمده اند امروز آنچه از کوری بکاهد و بر بینائی بیفزاید ان سزاوار التفات است این بینائی سفیر و هادی

دانائیست نزد صاحبان حکمت دانائی خرد از بینائی بصر است اهل بها باید در جمیع احوال بانچه سزاوار است عمل نمایند و آگاه سازند

**طراز دوم** معاشرت با ادیان است بروح و ریحان و اظهار ما اتی به مکلم الطور و انصاف در امور اصحاب صفا و وفا باید با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است طوبی از برای نفوسیکه بحبل شفقت و رأفت متمسکند و از ضغینه و بغضا فارغ و آزاد اینمظلوم اهل عالم را وصیت مینماید ببردباری و نیکوکاری این دو دو سراجند از برای ظلمت عالم و دو معلمند از برای دانائی امم طوبی لمن فاز و ویل للغافلین

**طراز سوم** فی الخلق انه احسن طراز للخلق من لدی الحق زین الله به هیاکل اولیائه لعمری نوره یفوق نور الشمس و اشراقها هر نفسی بان فائز شد او از جواهر خلق محسوب است عزت و رفعت عالم بان منوط و معلق خلق نیک سبب هدایت خلق است بصراط مستقیم و نبأ عظیم نیکوست حال نفسیکه بصفات و اخلاق ملاً اعلی مزین است در جمیع احوال بعدل و انصاف ناظر باشید در کلمات مکنونه این کلمه علیا از قلم ابهی نازل یا ابن الروح احب الاشیاء عندی الانصاف لا ترغب عنه ان تکن الی راغباً و لا تغفل منه لتکون لی امیناً و انت توفق بذلک ان تشاهد الاشیاء بعینک لا بعین العباد و تعرفها بمعرفتک لا بمعرفة احد فی البلاد فکر فی ذلک کیف ینبغی ان تکون ذلک من عطیتی علیک و عنایتی لک فاجعله امام عینیک اصحاب انصاف و عدل بر مقام اعلی و رتبه علیا قائمند انوار بر و تقوی از آن نفوس مشرق و لائح امید انکه عباد و بلاد از انوار این دو نیر محروم نمائند

**طراز چهارم** فی الامانة انها باب الاطمینان لمن فی الامکان و آية العزة من لدی الرحمن من فاز بها فاز بکنوز الثروة و الغناء امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق قوام هر امری از امور باو منوط بوده و هست عوالم عزت و رفعت و ثروت بنور ان روشن و منیر چندی قبل این ذکر احلی از قلم اعلی نازل انا نذکر لک الامانة و مقامها عند الله ربک و رب العرش العظیم انا قصدنا یوما من الایام جزیرتنا الخضراء فلما وردنا رایننا انهارها جاریه و اشجارها ملتفة و کانت الشمس تلعب فی خلال الاشجار توجهننا الی الیمین رایننا ما لا یتحرک القلم علی ذکره و ذکر ما شاهدت عین مولی الوری فی ذاک المقام الالطف الاشرف المبارک الاعلی ثم اقبلنا الی الیسار شاهدنا طلعة من طلعات الفردوس الاعلی قائمة علی عمود من النور و نادت باعلی النداء یا ملاً الارض و السماء انظروا جمالی و نوری و ظهوری و اشراقی تالله الحق انا الامانة و ظهورها و حسننها و اجر لمن تمسک بها و عرف شأنها و مقامها و تشبث

بذیلها انا الزینة الكبرى لاهل البهَاء و طراز العز لمن فی ملکوت الانشاء و انا السبب الاعظم لثروة العالم و افق الاطمینان لاهل الامکان كذلك انزلنا لك ما يقرب العباد الى مالک الایجاد یا اهل البهَاء انها احسن طراز لهياكلکم و ابهى اكليل لرؤسکم خذوها امرا من لدن أمر خبير

**طراز پنجم** در حفظ و صیانت مقامات عباد الله است باید در امور اغماض نکنند بحق و صدق تکلم کنند اهل بها باید اجر احدی را انکار ننمایند و ارباب هنر را محترم دارند و بمثابه حزب قبل لسانرا بید گوئی نیالایند امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر انجهد جاری باید بانصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست لعمر الله کلمه انصاف بمثابه آفتاب روشن و منیر است از حق میطلبیم کل را بانوارش منور فرماید انه علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر این ایام راستی و صدق تحت مخالب کذب مبتلا و عدل بسیاط ظلم معذب دخان فساد جهانرا اخذ نموده بشأنيکه لا یری من الجهات الا الصفوف و لا یسمع من الارحاء الا صلیل السیوف از حق میطلبیم مظاهر قدرت خود را تأیید فرماید بر آنچه سبب اصلاح عالم و راحت امم است

**طراز ششم** دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است تحصیل ان بر کل لازم این صنایع مشهوده و اسباب موجوده از نتایج علم و حکمت اوست که از قلم اعلی در زیر و الواح نازلشده قلم اعلی آن قلمی است که لنالی حکمت و بیان و صنایع امکان از خزانه او ظاهر و هویدا امروز اسرار ارض امام ابصار موجود و مشهود و اوراق اخبار طیار روزنامه فی الحقیقه مرآت جهان است اعمال و افعال احزاب مختلفه را مینماید هم مینماید و هم میشنوند مرآتی است که صاحب سمع و بصر و لسان است ظهوریست عجیب و امری است بزرگ و لکن نگارنده را سزاوار آنکه از غرض نفس و هوی مقدس باشد و بطراز عدل و انصاف مزین و در امور بقدر مقدور تفحص نماید تا بر حقیقت ان آگاه شود و بنگارد در امر اینمظلوم آنچه ذکر نموده اند اکثری از راستی محروم بوده گفتار نیک و صدق در بلندی مقام و شأن مانند آفتاب است که از افق سمآء دانش اشراق نموده امواج این بحر امام وجوه عالم پیدا و آثار قلم حکمت و بیان هویدا در صحیفه اخبار نوشته اند این عبد از ارض طا فرار نموده بعراق عرب رفته سبحان الله اینمظلوم در آنی خود را پنهان ننموده لا زال امام وجوه قائم و موجود انا ما فررنا و لم نهرب بل یهرب منا عباد جاهلون خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة العلیة الایرانیة و دولة الروس الی ان وردنا العراق بالعزة و الاقتدار لله الحمد امر اینمظلوم بمثابه آسمان مرتفع و مانند آفتاب مشرق و لائح ستر را در اینمقام راهی نه و خوف وصمت را مقامی نه اسرار قیامت و شروط ساعت کل مشهود و لکن عباد غافل و محجوب و اذا البحار

سجرت و اذا الصحف نشرت تالله الحق ان الصبح تنفس و النور اشرق و الليل عسعس طوبى  
للعارفين طوبى للفائزين

سبحان الله قلم متحیر که چه تحریر نماید لسان متفکر که چه ذکر کند بعد از زحمت‌های فوق  
العاده و حبس و اسر و عذاب چندین ساله مشاهده میشود آنچه خرق شده اعظم از ان حایل  
گشته و ابصار را منع نموده و نور ادراک را ستر کرده مفتریات حدیثه از قدیمه بمراتب اکبر  
ملاحظه میگردد ای اهل بیان اتقوا الرحمن در حزب قبل تفکر نمائید عمل چه بود و ثمر چه  
شد آنچه گفته‌اند کذب و آنچه عمل نموده‌اند باطل الا من حفظه الله بسلطانه لعمر المقصود اگر  
نفسی تفکر نماید منقطعاً عن العالم قصد نیر اعظم کند و خود را از غبار ظنون و دخان اوهام  
مقدس و مطهر سازد آیا علت گمراهی حزب قبل چه بود و که بود الی حین معرضند و  
بهوای خود مقبل مظلوم لوجه الله میگوید من شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض انه کان غنیا  
عما کان و ما یکون

ای اهل بیان مانع و حاجب نفوسی بودند بمثابه هادی دولت آبادی با عمامه و عصا ناس  
بیچاره را باوهاماتی مبتلا نمودند که الی حین منتظرند نفس موهوم از مقام موهومی ظاهر  
شود فاعتبروا یا اولی الالباب

یا هادی بشنو ندای ناصح امین را از شمال بیمین توجه نما و از ظن بیقین سبب اضلال مشو  
نور مشرق امر ظاهر آیات محیط ول وجهک شطر الله المهیمن القیوم از ریاست لوجه الله  
بگذر و ناس را واگذار از اصل بیخبری و آگاه نیستی

یا هادی در سبیل الهی صاحب یکوجه باش نزد مشرکین مشرکی و نزد موحدین موحد در  
نفوسیکه در ان ارض جان و مال را انفاق نمودند تفکر نما شاید پند گیری و متنبه شوی ان  
الذی یحفظ جسده و روحه و ما عنده خیر ام الذی انفق کلها فی سبیل الله انصف و لا تکن من  
الظالمین بعدل تمسک نما و بانصاف تشبث شاید دین را دام ننمائی و از برای دینار چشم از  
حق نیوشی ظلم تو و امثال تو بمقامی رسیده که قلم اعلی باین اذکار مشغول خف عن الله ان  
المبشر قال انه ینطق فی کل شأن اننی انا الله لا اله الا انا المهیمن القیوم

یا اهل بیان شمارا از ملاقات اولیا منع نموده‌اند سبب این منع چه و علت چه انصفوا بالله و لا  
تکونوا من الغافلین نزد اهل بصر و منظر اکبر سبب منع واضح و علت مشهود لئلا یطلع احد  
علی اسراره و اعماله

یا هادی تو با ما نبودی و آگاه نیستی بگمان عمل منما از همه گذشته حال در آثار ببصر خود رجوع کن و در آنچه ظاهر شده تفکر نما رحم کن بر خود و بر عباد بمثابه حزب قبل سبب ضلالت مشو سبیل واضح دلیل لائح ظلم را بعدل و اعتساف را بانصاف بدل نما امید هست نجات وحی ترا مؤید فرماید و سمع فؤادت باصغاء کلمه مبارکه قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون فائز شود رفتی و دیدی حال بانصاف تکلم نما بر خود و ناس مشتبه منما هم جاهلی و هم بیخبری بشنو ندای مظلومرا و قصد بحر علم الهی نما شاید بطراز آگاهی مزین شوی و از ما سوی الله بگذری ندای ناصح مشفق را که من غیر ستر و حجاب امام وجوه ملوک و مملوک مرتفع است اصغا کن و احزاب عالم طرا را بمالک قدم دعوت نما اینست آن کلمه که از افق ان نیر فضل مشرق و لائح است

یا هادی این مظلوم منقطعا عن العالم در اطفاء نار ضغینه و بغضا که در قلوب احزاب مشتعلست سعی و جهد بلیغ مبذول داشته باید هر صاحب عدل و انصافی حق جل جلاله را شکر نماید و بر خدمت این امر اعظم قیام کند که شاید بجای نار نور ظاهر شود و مقام بغضا محبت لعمر الله اینست مقصود اینمظلوم و در اظهار این امر اعظم و اثبات آن حمل بلایا و باساء و ضراء نموده ایم تو خود گواهی بر آنچه ذکر شد اگر بانصاف تکلم کنی ان الله یقول الحق و یرحم السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل البهء من لدنا علی اهل البهء الذین ما منعهم ظلم الظالمین و سطوة المعتدین عن الله رب العالمین